



زندگی سرگرمی نیست، پس چرا فکر می‌کنیم لازم است بچه‌ها به‌طور مداوم سرگرم باشند؟

بگذارید دوباره حوصلهٔ بچه‌هایتان سربرود

اگر دور و برتان بچه‌ای باشد، با این معضل به‌خوبی آشنا باشید؛ پیش‌شما می‌آیند و می‌گویند که حوصله‌شان سر رفته است و نمی‌دانند چه کار کنند. اگر سرتان خلوت باشد شاید مشغول بازی کردن با آن‌ها شوید و اگر نتوانید با آن‌ها وقت بگذرانید احتمالاً برایشان پویانمایی می‌گذارید یا راه دیگری پیدا می‌کنید تا سرگرم شوند اما چه بسا راه درست‌تری هم باشد، و لسان‌کنید تا کم‌کم بیاموزند زندگی چیزی است که در آن اغلب اوقات حوصلهٔ آدم سر می‌رود.



«حوصله‌ام سر رفته»، این جمله کوتاه‌آن قدر قدرت دارد که پدر و مادرها را از وحشت، آزرده‌گی خاطر و عذاب وجدان لبریز کند. اگر حوصله کسی سر رفته باشد، حتماً فرد دیگری در آموزش، غنا بخشی یا سرگرم کردن او کوتاهی کرده است. اصلاً چطور ممکن است کسی ادعای ملال کند، آن‌هم در حالی که کارهای زیادی را می‌توان انجام داد؟ اما ملال از آن چیزهایی است که باید تجربه‌اش کرد، نه‌آن‌که با عجله کنارش‌زد. برخلاف چیزی که بیشتر افراد در فرایند رشد می‌آموزند، ملال بری‌ما خوب و سودمند است.

اگر کودک خیلی زود با این قضیه کنار نیایند، بعدها دچار شگفت‌زدگی نامطوبوعی خواهند شد. قبول کنیم که مدرسه می‌تواند جای خسته‌کننده‌ای باشد و واقعیت این است که معلمان و وظیفه‌دارند به‌همان‌ترتیبی که آموزش می‌دهند، کودک‌ان را سرگرم نکنند. قرار نیست زندگی جولانگاه بی‌پایان سرگرمی‌ها باشد.

خاطرات پیش از قرن ۲۱ سرشار از یکنواختی است. افراد طبقه مرفه، وقتی از سرپرشدن در سالن‌های پذیرایی خسته می‌شوند، به پیاده‌روی‌های طولانی می‌رفتند و دار و درخت‌ها را تماشا می‌کردند؛ سوار خودروهای‌شان می‌شدند و باز هم دورتر می‌رفتند و درختان

بیشتری را تماشا می‌کردند. کودک‌ان نیز انتظار چنین آینده‌هایی را داشتند و از همان کودکی با آن اخت می‌شدند.

تنها چند دهه قبل، در دوران از دست‌رفته کم‌توجهی به کودک‌ان، آدم‌های بالغ فکر می‌کردند حدی از ملال ضروری است اما امروزه قرار دادن کودک‌ان در چنین انفعالی همچون اهمال والدین در انجام وظایف‌شان دیده می‌شود. «کلیر کین میلر» در مقاله‌ای به نام «شقاوت والدین مدرن» که در نشریهٔ تایمز منتشر شده به مطالعه جدیدی از جاج می‌دهد که براساس آن والدین، صرف‌نظر از طبقه، در آمداینژاد، معتقد بودند «کودکانی که در ساعات بعداز مدرسه حوصله‌شان سر می‌رود، باید در کلاس‌های فوق برنامه ثبت‌نام شوند و والدینی که مشغله دارند نیز باید در صورتی که کودک‌ان از آن‌ها درخواست کنند، تمام کارهایشان را متوقف و به آن‌ها توجه کنند.»

امروزه بچه‌ها، زمانی که والدین دست از سرشان برداشته باشند، با وسایل دیجیتال‌شان به حال خود رها می‌شوند. والدین برای یک مسافرت طولانی با ماشین یا هواپیما چنان برنامه‌ریزی می‌کنند که انگار ژنرال‌های ارتش هستند و دارند نقشهٔ یک مانور زمینی پیچیده را می‌ریزند اما وقتی در دههٔ ۷۰ میلادی کودک‌ان در راه بازگشت

کدام چهره واقعی است؟

پیشرفت فناوری هوش مصنوعی، نگرانی‌های جدی‌را درباره اعتماد در فضای مجازی گسترش داده است

آیامی‌توانید تفاوت بین یک چهره واقعی و چهره ساخته شده توسط هوش مصنوعی را تشخیص دهید؟ همه چهره‌ها در عکس پایین قلابی هستند و توسط هوش مصنوعی ساخته شده‌اند. در کمتر از چهار سال، استفاده از روش‌های نوین هوش مصنوعی در شبیه‌سازی چهره آدم‌های واقعی و دستکاری نمونه‌های مختلف سمعی و بصری، تحولات بزرگی داشته است. در گذشته استفاده از هوش مصنوعی به تبع یادگیری عمیق ماشین‌های نرم‌افزاری، در مسیر پیش‌بینی اطلاعات جدید بر حسب اطلاعات جمع‌آوری شده قدیمی انجام می‌شد. حال این یادگیری ماشین به درجه‌ای رسیده است که می‌تواند مولد اطلاعات تصویری بی‌همتا باشد و واقعی‌را از غیر واقعی تشخیص دهد. شاید اسم وب سایت ThisPersonDoesNotExist (این فرد وجود ندارد) به‌گوشتان خورده باشد که با استفاده از هوش مصنوعی، به طرز عجیبی چهره‌های قلابی ولی واقعی نمایانجامی کند. به تبع آن، یک وب سایت دیگر هم به وجود آمد، WhichFacelsReal.com (کدام چهره واقعی است) که این امکان را به شما می‌دهد توانایی خود را برای تمایز بین یک چهره کاملاً واقعی و یک چهره قلابی ساخته شده توسط هوش مصنوعی آزمایش کنید. وب سایت WhichFacelsReal.com توسط دو پژوهشگر از دانشگاه واشنگتن، جوین وست و کارل برگستورم، ساخته شده است که هر دو درباره چگونگی گسترش اطلاعات در جامعه تحقیق می‌کنند. آن‌ها فکر می‌کنند به وجود آمدن قلابی‌های

ساخته‌هوش مصنوعی می‌تواند مشکل ساز باشد و اعتماد جامعه بر شواهد را بر سوال ببرد و می‌خواهند در استای آموزش عموم در این باره تلاش کنند. وست می‌گوید: «تلاش ما برای آموزش عموم جامعه و آگاه‌سازی مردم از وجود این فناوری است، همان‌طور که بالاخره بیشتر مردم آگاه شدند، یک تصویر می‌تواند فتوشاپ شود.» هر دو وب سایت از یک روش یادگیری ماشین به نام شبکه مولد هموار دیاگان برای تولید تصاویر قلابی استفاده می‌کنند. این شبکه‌ها با تدقیق در انبارهای عظیم داده (در این مورد، تعداد زیادی پرتره آدم‌های واقعی) الگوهای موجود در آن‌ها را یاد می‌گیرند و سپس آن چیز را که دیده‌اند تکثیر می‌کنند. دلیل این که گان‌ها خیلی خوب هستند این است که خودشان را محک می‌زنند. یک بخش از شبکه، چهره‌ها را به وجود می‌آورد و بخش دیگر، آن‌ها را با داده آموزشی مقایسه می‌کند. اگر این بخش بتواند تفاوت را تشخیص دهد، چهره به وجود آمده دوباره به بخش رسم بر می‌گردد تا کارش را بهتر کند. پژوهشگران و افراد دانشگاهی در حال توسعه ابزارهای متنوعی هستند که بتوانند قلابی‌های عمیق را تشخیص دهد. ولی این قلابی‌ها بیشتر پیشرفت خواهند کرد. تا سه سال دیگر که اصلاً قابل تشخیص و تمایز نخواهند بود و وقتی این اتفاق بیفتد، دانستن نیمی از کار را از دست بر گستورم می‌گوید: «پیغام ما مشخصاً این نیست که مردم نباید هیچ چیز را باور کنند. پیغام ما بر عکس آن است که زود باور نباشید.»



مراقب رقیب عشقی باشید

با شناخت بهتر واژه‌ها، شیرینی بیشتری از جزئیات زبان فارسی بچشیم



در فارسی کلمه‌های زیادی داریم، به‌خصوص از ریشه عربی که آن‌ها را در معنایی متفاوت با کاربرد اصلی یا قدیمی‌شان به کار می‌بریم. یکی از آن‌ها «رقیب» است که به‌خصوص در عرصه عشق و عاشقی جوان‌ها پر کاربرد و پر دراست. رقابت امروزه به معنای تلاش برای پیشی گرفتن بر یکدیگر به کار می‌رود اما در اصل و اساس به معنای نگهبانی کردن بوده است یا همان «مراقبت» خودمان. یعنی مادر گذر زمان، کلمه «رقابت» را از معنای اصلی خودش دور کرده ایم و به جای آن «مراقبت» را گذاشته ایم. به تبع آن، «رقیب» را هم دیگر به جای «نگهبان و محافظ و مراقب» به کار نمی‌بریم و آن را برای کسی استفاده

می‌کنیم که یامی‌خواهد در کسب و کار از ما پیشی بگیرد و «رقیب کاری» است یا می‌خواهد معشوق ما را از چنگ مان درآورند و «رقیب عشقی» است. این را گفتیم تا پس‌فردا اگر خواستید شعر و بیتی از سعدی یا حافظ انتخاب کنید و برای معشوق‌تان بفرستید و به در گاهش‌نا‌های جانسوز کنید، بر ندارید مثلاً به نقل از حافظ بنویسید: من ار چه در نظریار خاکسار شدم / رقیب نیز چنین محترم نخواهد ماند یا از آن بدتر:

روی تو کس ندید و هزارت رقیب است / در غنچه‌ای هنوز و صدت‌عندلیب هست رقیب در هر دوی این آید همان مراقب است و ربطی به رقیبِ ذهن شما ندارد. البته خیال نکنید مقصود این است که از فردا کلمه «رقیب» را در معنای قبلی وریشه‌ای‌اش استفاده کنید. غرض این است که با شناخت بهتر واژه‌ها، شیرینی بیشتری از جزئیات زبان فارسی بچشیم و به گفته زنده‌یاد ابوالحسن نجفی، حواس مان باشد که غفلت از معنای اصلی این واژه، اغلب موجب بدفهمی نوشته‌های پیشینیان به‌خصوص شعر حافظ شده است و می‌شود.

بر گرفته از کتاب «مزخرفات فارسی»

یادداشت

ساخت یک نسخه جعلی از خود

جایی کاری‌مانده روی زمین دارید و تلاش برای باز تولید خودتان در تلفن همراه، بی‌فایده‌ترین کار است

کلیوفیزی



سلفی اوایل فقط یک ثبت ساده بود. ثبت تصویری که نقاشان دربار از شاهزادگان می‌کشیدند تا آن‌ها را بر بوم در ابعادی بزرگ روی دیواری در قصرها جاودان کنند. اولین تلاش‌های بشر برای ثبت خود. آن‌ها لباسی برانده می‌پوشیدند و بهترین ژست خود را می‌گرفتند تا بهترین خودشان را در خاطر‌ها به ثبت برسانند.

داستان در گذر تاریخ تغییر کرد. نقاش‌ها حذف شدند و دوربین‌ها از راه رسیدند اما همچنان ثبت خود به تنهایی یا با آن‌ها که دوست‌شان داشتند به منظور ماندگاری در تاریخ، نه صرفاً یک عکس خانوادگی ساده، مخصوص اشراف و شاهزادگان بود تا تلفن‌های همراه از راه رسیدند. تلفن‌های همراه ساده و بی‌صداتابستوه‌های هر اندرونی و کنجی سرک کشیدند و دوربین‌های ساده اولیه مواجهه با رخدادها را تغییر دادند. تاپیش از آن کسی دلیلی برای اثبات حرف خود مبنی بر شاهد عینی اتفاقی بودن نداشت اما دیگر ابزاری در دست شما بود که می‌توانستید برای هر لحظه زندگی، مدرکی را با آن ثبت کنید. مدرکی که نشان می‌داد شما هم در رویدادی که مثلاً از خبر تلویزیون پخش شده است حضور داشتید.

کم‌کم نسل جدید تلفن‌های همراه خیلی بیشتر از آنی شد که قرار بود باشد. کلمه‌ها که روایان اصلی اخبار بودند جای خود را به هزاران تصویر ثبت شده در گوشی‌های همراه دادند. هر کس از جایی که ایستاده با گرفتن عکسی که خودش هم در گوشه آن گنجانده شده بودن‌شان می‌داد، شاهد رویدادی است. این تصاویر هم‌زمان با رشد شبکه‌های اجتماعی شهروند- خبرنگاران را ساخت و روایت‌های متکثر از اخباری که تا پیش از آن تنها چند منبع مشخص رسمی داشت. هر سلفی از جایی می‌آمد و به صاحب سلفی در مختصات شبکه‌های اجتماعی، متناسب با میزان دیده شدن و بازخورد داشتن، اعتبار می‌داد.

ماجرای باز به همین جا هم ختم نشد. وقتی کاربران قدرت خود را در روایت‌گری و خلق زاویه دید مورد نظرشان همراه با حضور شخصی به اثبات رساندند، اتفاق مهیب دیگری رخ داد. آن‌ها خواستند خودشان را هم طور دیگری روایت کنند. دوربین‌ها پر از اپلیکیشن‌های مجازی شد برای دستکاری. مردم توانستند برای دنبال‌کننده‌ها، تصویر جدیدی از خود بسازند. دسته‌های بلند برای دور کردن گوشی از صورت و خلق تصویری مصومانه و کودک‌مآب به بازار آمد. فعالان شبکه‌های اجتماعی، به‌خصوص اینستاگرام عکس‌محور، جنبش جدیدی در ثبت سلفی به راه انداختند و واژه‌ای خلق شد به نام «سلفی خوب». آدایش این است که باید از زاویه‌ای بالاتر از صورت خود در حالی که سر را کج کرده‌اید با چشم‌هایی کمی بیرون زده، زل بزنید به دوربینی که بالای سرتان قرار دارد و بعد از چیلک، انگار شما دیگر این واقعیت سال‌ها زبسته‌ای نیستید که در یک زندگی و تعامل با آدم‌هایی قرار دارد و مختصاتی دارد. انگار شما آن پیکسل‌ها هستید؛ همان‌طور عجیب، معذب، به‌زعم سلیقه عمومی مجازی، زیبا و معصوم که قرار است هزاران قلب هدیه بگیرد و به همه اعلام کند من این شکلی هستم. اما همیشه برای هر سلفی یک پشت‌صحنه وجود دارد. جوش‌هایی که ویرایش و غیبی که پنهان می‌شود، چاقی‌ها، ضعف‌ها و مهم‌تر از همه واقعیتی که به جای پذیرش‌اش، از آن گریزان‌اند. سلفی، دایره‌ای برای ساخت یک نسخه جعلی از خودی‌است که دوستش نداریم. اگر معناده به سلفی گرفتن هستید، بدانید، جایی کاری‌مانده روی زمین دارید و تلاش برای باز تولید خودتان در ال‌سی‌دی تلفن همراه، بی‌فایده‌ترین کار است.

روایت

سرکچل نماینده در حوض دوغ!

ابوالفضل جلیلی، کارگردان ۶۲ ساله سینمای کشور مان در صفحه اینستاگرام خود درباره اولین تجربه نقاشی ساختمان‌ش، پیش از انقلاب و هنگامی که نوجوان بوده، نوشته است. متن زیر تنظیم شده از یادداشت آقای کارگردان است:



پسر عمه‌ام بهم زنگ زد و گفت: «یه کار بهم خورده، میای کمک؟» گفتیم: «آره، کجا؟» گفت: «یه منطقه ویلایی باحال.» «چی هست؟» نقاشی ساختمان، یعنی کش

یه اتاق پذیرایی خیلی بزرگ و ولی طرف چون می‌خواد یه رنگ خیلییی خاص بزنه گفتیم تو بیای که تو کار نقاشی هستی.» «باشه میام.» من پونزده ساله مبتدی نقاش رنگ‌روغن. پسر عمه‌ام هجده ساله، در جست‌وجوی کار. تازه امروز هم هیچ کدومون نقاشی ساختمان انجام نداده بودیم. حالا هر دوتایی داخل یه مغازه رنگ‌فروشی بزرگ قدیمی در برابر فروشنده مسن و کارکنسته. «شما به سن تون نمی‌خوره که کار بلد باشید!» «حاج آقامون تو نقاشی رنگ‌روغن سال قبل بین دانش‌آموزهای کشور اول شدم، ایشون هم از هشت سالگی تو کار رنگ کاری‌اند.» «حواس تون رو جمع کنین، این کار باید خیلی درجه یک در بیاد، ویلای نماینده شهره، نماینده مجلس. چندتا نقاش هم اومدن قیمت دادن من قبول نکردم. اوکی، شما چقدر می‌خواین؟» پسر عمه یه نگاه به من کرد، گفتیم: «حاج آقا! اجازه بدین مارنگ کنیم، اگه مورد پسندتون شد هر چقدر خواستین بدین...» دو تا سطل بزرگ خریدیم، یه نردبون دو طرفه دست دوم، یه قلم‌مو. چندتا هم قوطی رنگ سرمه‌ای و وزد کروم، سفید هم برای سقف. دیوارها و بالا شروع کردیم به نویت. رسیدیم به وسط، رنگ تموم شد. دوباره ساختیم. رسیدیم به یه متری کف، رنگ تموم شد. سه‌باره ساختیم. آماده شدیم برای سقف که نماینده شهر وارد شد. لاغر مردنی با یه شلوار گشاد دمپا پا کتی، یه پیرهن یقه انگلیسی آستین کوتاه، یه کلاه شاپوی توری و یه عینک پسنی رو دماغ گنده‌اش. پرسید: «اوستاتون کو؟» «خودمونیم.» «دیوارا چرا سه رنگ شده؟» تازه فهمیدم که ما باید رنگ رویه بار تر کیم می‌کردیم. فوری گفتیم: «قربان خشک بشه یه دست میشه.» «چرا سقف رو اول رنگ نکردین؟!» فهمید که رودست خورده. داد زد: «من پدرتون رو در میرام، شما که این کار نبودین غلط...» که سطل بزرگ رنگ سفید رو برداشتم و پریدم روی نردبون. نماینده پایین داد می‌زد، من بالا از قلم‌مو استفاده می‌کردم که باش خورده نردبون و من با سطل رنگ افتادم کف اتاق. نماینده شهر و انگار کردی توسط ماست. پسر عمه‌ام داد می‌زد سرش که: «دادن زن رنگ میره تودهنه.» من وسط اتاق از خنده مرده بودم. یه حوض وسط حیاط بود، پسر عمه‌ام نماینده رو بغل کرد گذاشت وسط حوض. نماینده می‌رفت زیر آب، پسر عمه‌ام به من فحش می‌داد: «...!» نماینده می‌اومد بالا بهش می‌گفت: «قربان هنوز پاک نشدید.» آب حوض شده بود عین دوغ، کلاه شاپو مثل قایق بچه‌ها رو آب شناور، من وسط اتاق ریسه. نماینده عینک به دست با چشمان بسته‌هی از زیر آب می‌اومد بالا، پسر عمه دست رو سر کچل نماینده، فشارش می‌داد زیر آب. هیچ وقت از بابام کتک به این لذت بخشی نخورده بودم.